

خدا جون سلام به روی ماهت...

پُلی و کتاب جادویی



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

پلی کتاب جادویی ۱

آلیس کاپرس | تصویرگر: دایانا تولدانو | مترجم: تینا غراب



سرشناسه: کایپرز، آلیس، ۱۹۷۹ - م.
Kuipers, Alice

عنوان و نام پدیدآور: پلی و کتاب جادویی / نویسنده: آلیس کایپرس : تصویرگر: دایانا تولدانو ؛ مترجم: تینا غراب.
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱۱۵ ص: مصور (رنگی): ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۷۹۲-۴

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Polly Diamond and the magic book, c 2018.
یادداشت: گروه سنی: ج.

موضوع: داستان‌های کودکان انگلیسی

موضوع: Children's stories, English

شناسه‌ی افزوده: تولدانو، دایانا، تصویرگر

شناسه‌ی افزوده: Toledano, Diana

شناسه‌ی افزوده: غراب، تینا، ۱۳۵۸ - مترجم

رده‌بندی دیویی: ۴۳۹/۲

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۹۷۰۲۴۷

۷۱۳۵۴۰۱



انتشارات پرتقال

پلی و کتاب جادویی

نویسنده: آلیس کایپرس

تصویرگر: دایانا تولدانو

مترجم: تینا غراب

ویراستار: سارا طباطبایی

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: مهدیه عصارزاده

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / سحر احدی - شهرزاد شاه‌حسینی - زهرا گنجی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۷۹۲-۴

نوبت چاپ: اول - ۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی و چاپ: پرسیکا

صحافی: مهرگان

قیمت: ۲۹۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



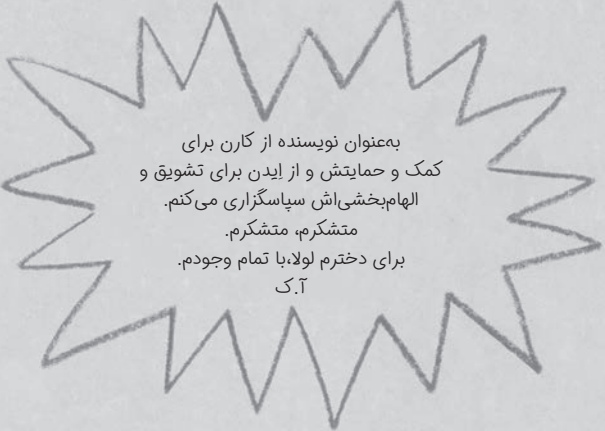
۰۲۱-۶۳۵۶۴



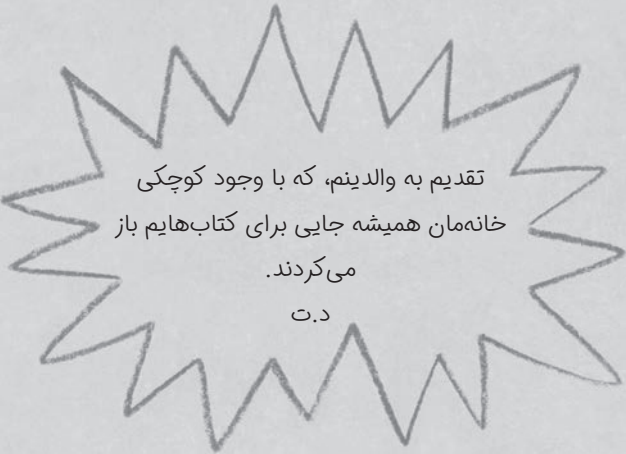
www.porteghaal.com



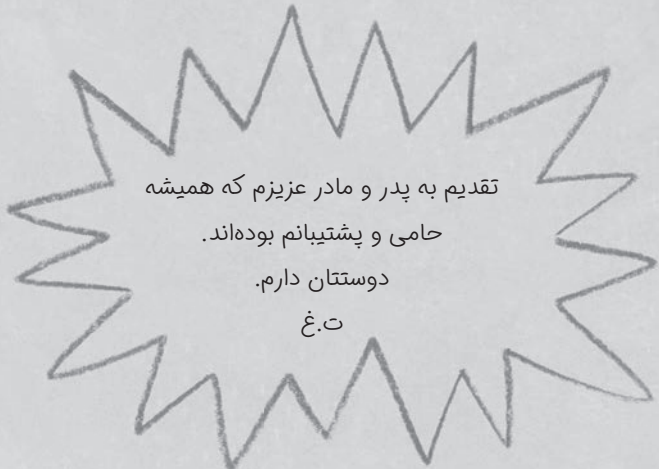
kids@porteghaal.com



بمعنوان نویسنده از کارن برای
کمک و حمایتش و از ایدن برای تشویق و
الهام بخشی اش سپاسگزاری می کنم.
متشکرم، متشکرم.
برای دخترم لولا، با تمام وجودم.
آ.ک



تقدیم به والدینم، که با وجود کوچکی
خانه مان همیشه جایی برای کتاب هایم باز
می کردند.
د.ت



تقدیم به پدر و مادر عزیزم که همیشه
حامی و پشتیبانم بوده اند.
دوستتان دارم.
ت.غ





قرار است امروز اتفاق شگفت‌انگیزی بیفتد.
اتفاق‌های شگفت‌انگیز همیشه سه بار پیش می‌آیند.
روز اول: جمعه، معلم، خانم هربال، بهم گفت که
شعرم راجع به رنگ‌ها معرکه بوده.
روز دوم: شنبه، سنگِ خانگی‌ام که اسمش صورت‌سنگی
است بهم لبخند زد، خنده‌اش را دیدم! قسم می‌خورم!
امروز یکشنبه است. روز سوم.
خب دیگر. قرار است امروز روز شگفت‌انگیزی باشد.
یک روز معرکه. شروع می‌کنم و روی یک ورقه‌ی سفید،
یک فهرست می‌نویسم. آخر عاشق فهرست نوشتنم.

فهرست کارهایی که در روزهای معرکه می‌شود انجام داد
نویسنده: پُلّی دایموند^۱



- نوشتن داستان
- رنگ کردن اتاق خوابم
- پیدا کردن گنج مخفی
- سفر کردن به جایی که تا حالا کسی به آنجا نرفته

من داستان نوشتن را از فهرست نوشتن هم بیشتر دوست دارم.

داستانی درباره‌ی یک خانه‌ی حسابی
نویسنده: پُلّی دایموند



خانه‌ی من خیلی نُقلی است. پدر و مادرم می‌گویند که خانه‌ی دنجی است. اما اصلاً اینطور نیست. خانه‌مان پُر از

۱. Polly Diamond؛ دایموند در زبان انگلیسی به‌معنای الماس است.

باروبندیل است.
انگاری خانه‌مان یک
عالمه غذا قورت داده!

تازه، قرار است همین
روزها یک نی‌نی کوچولو هم
به دنیا بیاید. وقتی او بیاید،
خانه‌مان از این هم پُرتر
می‌شود. مامان

می‌گوید آن موقع من و آنا مجبوریم باهم توی یک اتاق باشیم.
اینجوری یک اتاق برای نی‌نی داریم. آه.
ما خانه‌ی بزرگ‌تری لازم داریم. اتاق‌های زیادی لازم داریم.
یک خانه‌ی حسابی که...

از سمت درِ جلویی، صدای طبل و شیپور می‌شنوم.
همه می‌گویند که من خیال‌بافم. اما من واقعاً صدای
طبل و شیپور را شنیدم.
شاید رژه‌ی یک ارتشِ هزارپا باشد.





یا یک دسته جوجه تیغی نوازنده.
یا یک آرمادیلو^۱ است که تردستی‌های سیرک را اجرا
می‌کند. آره، خودش است. آرمادیلو.
می‌روم در را باز کنم.

این از آرمادیلو هم بهتر است. یک بسته است!
بَرش می‌دارم. چیز سفت و نازک و صافی است که با
کاغذ خال‌خال خوشگلی بسته‌بندی شده. کنارش یک
مهر طلایی است: پست سفارشی از بخش نوشته‌های
جادویی. زیر آن، با خطی پفکی مثل ابرهای کپُلی نوشته:

۱. Armadillo؛ پستاندار کوچک و نادری است که به‌خاطر پوسته‌ی سخت و زرهی بدنش معروف است. به او «زرهدار کوچک» هم گفته می‌شود. این جانور برای دفاع از خود هنگام خطر، به‌صورت گلوله‌ی توپ استخوانی درمی‌آید.

برای پلی دایموند

قلبم دارد از دهنم میزند بیرون. کاغذ را پاره می‌کنم. تویش یک کتاب چرمِ آبی فیروزه‌ای است. آبی فیروزه‌ای! بهتر از این نمی‌شود! رنگ عینکم آبی فیروزه‌ای است. کتانی‌ام آبی فیروزه‌ای است. خودکار محبوبم هم آبی فیروزه‌ای است. از این‌ها هم که بگذریم، هر کسی بلد نیست آبی فیروزه‌ای را بنویسد. اما من بلدم. من عاشق کلماتی‌ام که نوشتنشان سخت است.



کتاب را باز می‌کنم.



کتاب نوشته‌های جادویی برای پُلی دایموند

کاشکی دست خطم این شکلی بود. دست خطم مثل
اتاق خوابم درهم‌برهم است.

کتاب را ورق می‌زنم. بقیه‌ی صفحه‌ها سفید است.
می‌روم آشپزخانه و دنبال خودکارم می‌گردم. همیشه‌ی
خدا دنبال وسایلم می‌گردم! نمی‌دانم، ولی انگار بعضی
وقت‌ها وسایلم مثل موش‌های بازیگوش دور خانه
می‌دوند.

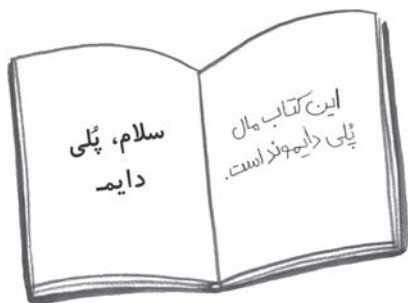
خودکارم کو؟ آهان!
آن را گذاشته‌ام پشت گوشم.
باید سعی کنم موقع نوشتن،
حروف را تا حد امکان منظم

بنویسم:



این کتاب مالِ پُلی دایموند است.
صبر کن ببینم! اتفاق گیج‌کننده و عجیب‌وغریبی افتاده.
زیر اسمم، روی صفحه، سروکله‌ی یک نقطه‌ی سیاه و
کوچولو پیدا شده.

نقطه سیاهه آرام آرام حرکت می‌کند. آن هم خودبه‌خود.
تبدیل شد به حرف س.
دست می‌زنم بهش. همین که انگشتم را برمی‌دارم، یک
حرف دیگر ظاهر می‌شود.



حرف ل.

بعدش ا.

بعدش هم م.

بعدش مثل دونده‌ی

دوی سرعت، که برای

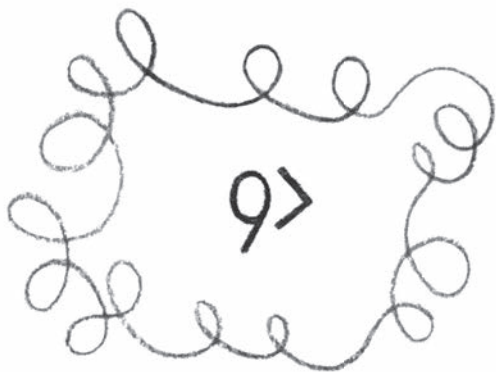
رسیدن به خط پایان عجله دارد،

اسمم را می‌نویسد و یک علامت تعجب می‌گذارد!

سلام، پُلی دایموند!

کتاب دارد جوابم را می‌دهد!





مامان از طبقه‌ی بالا صدایم می‌کند: «پُلی؟»

می‌توانی بیایی به آنا کمک کنی؟»

صدای فریاد آنا را می‌شنوم: «نه!»

نه! نه!» او سه سال و نیمش است.

من هم داد می‌زنم: «یک کوچولو

دیگر می‌آیم.» انگشتم را روی کلمه‌ها

حرکت می‌دهم: سلام، پُلی دایموند!

کتاب می‌نویسد: بس کن!

قلقلکم می‌آید!



من هاجوواج شده‌ام (هاج‌وواج از کلمه‌های محبوبم است. من عاشق کلمه‌های دو قسمتی‌ام). گیج‌ومنگ شده‌ام. (یک کلمه‌ی دو قسمتی دیگر!) سرم دارد گیج می‌رود و الان است که غش کنم.

همیشه دلم می‌خواست به بدنام غش کردن چه حسی دارد. اما غش نمی‌کنم. عوضش، می‌نویسم: «چه‌جوری

این کار را می‌کنی؟»

چه کار؟

اینکه جواب من را می‌دهی.

من کتاب نوشته‌های جادویی‌ام.

کارم همین است! تو دوست

نداری چیزی بنویسی؟

چرا! همه چیز!

داستان! فهرست!

مثل چی؟

مثل این:



فهرست بهترین اسم‌ها برای برادر کوچولویم



- داروین
- فرناندو
- ژیل
- ادگار
- بازیل

اسم بازیل را خیلی

دوست دارم. چون هم

اسم پسر است و هم

در زبان انگلیسی به

گیاه ریحان می‌گویند بازیل.

من عاشق کلماتی‌ام که بیشتر از یک معنی دارند. اما

راستش، کلاً عاشق کلمه‌هام.

من هم عاشق کلمه‌هام!

اسم‌های دیگری هم به ذهنت می‌رسد؟

نظرت راجع به این چیست؟

اسم‌هایی که نباید روی برادر کوچولویت بگذاری



• خرگوشک

• لواشک

• موشک

• پوشک

• یواشکی می‌خندم. اضافه می‌کنم:

• پیف پیفو

• گردالو

• شفتالو

کتاب می‌نویسد:

تو باید برای من هم اسم بگذاری!

چرا؟

وظیفه‌ی تو این است که برایم اسم بگذاری!

واقعاً؟ جالب‌انگیز است!

همچین کلمه‌ای نداریم.

نداریم؟

مامان صدایم می‌کند: «پُلی، خواهش کردم ازت!»
«ببخشید. دارم می‌آیم!»

کتابم را با خودم می‌برم. توی راهروی طبقه‌ی بالا از
روی یک قالیچه‌ی لوله‌شده می‌پرَم.
قالیچه شبیه یک مار غول پیکر
خفته است. البته، به این

می‌گویند «تشبیه» این را خانم

هربال یادمان

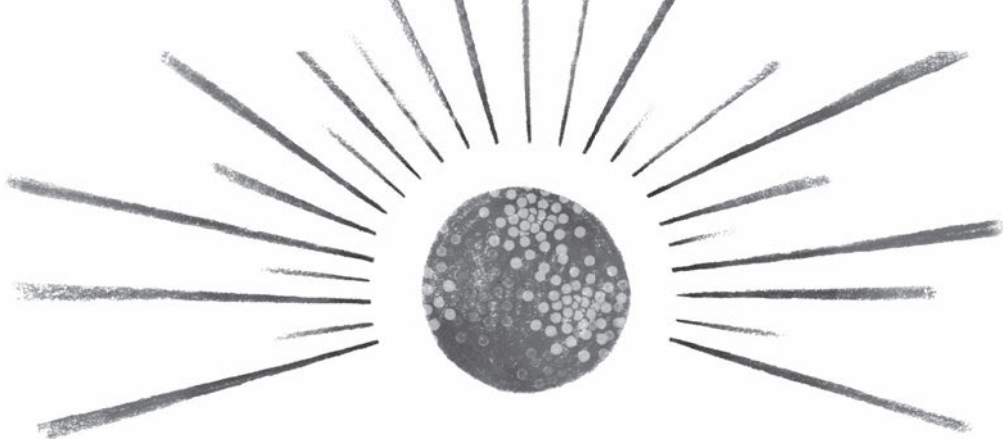
داده. راستی راستی

آن قالیچه یک مار

غول پیکر نیست. فقط

خیلی شبیه آن است.





یک دستی چرخ فلک می زنم و می روم توی اتاق سابق
آنا. بوی رنگ می دهد: زرد آفتابی.

مامان داد می زند: «مراقب باش، پُلی!»
بابا می آید تو. چشم هایش را از پشت عینک می مالد.
هنوز پیژامه تنش است.

«سلام، پُلی. فکر کنم مامانت دو هزار بار صدایت کرد.»
پاهایش شبیه پای گوریل پشمالو است. البته، این تشبیه
نیست. او دمپایی گوریلی پایش کرده.

می گویم: «مامان دو دفعه صدایم کرد.»
پدر سربه سرم می گذارد و می گوید: «سه هزار میلیون
بار صدایت کرد!»

مامان می گوید: «آنا، اینجا دیگر اتاق تو نیست.» تشک

نی‌نی روی زمین است و آنا روی آن بالا پایین می‌پرد.
باورم نمی‌شود که مجبورم با او توی یک اتاق باشم. یک
فهرست جدید تو ذهنم درست می‌کنم.

روش‌های بیرون کردن آنا از اتاقم

- بهش بگویم اینجا روح دارد.
- تبدیلیش کنم به سنگ خانگی.
- قفل در را از پشت ببندازم.
- تختش را ببندازم توی رودخانه‌ای که این دوروبرهاست
و دور شدنش را تماشا کنم

